

معیارها و مصادیق ثابت و متغیر در اندیشه شهید مطهری

دریافت: ۹۴/۵/۲۹ تأیید: ۹۴/۱۱/۲۶ سیامک بهارلویی* و مسعود راعی دهقی**

چکیده

حدود چهار دهه از حکومت اسلامی در ایران می‌گذرد و اکنون یکی از مهمترین مباحثی که حکومت و قانونگذاری اسلامی با آن روبروست، نوع، میزان و چگونگی پیوستگی این حوزه با عرف جامعه است. بحث از میزان ارتباط احکام اسلامی با عرف، بی‌تردید بحث احکام ثابت و متغیر را در دوران معاصر، ضرورتی اجتهادی و فقهی می‌نماید. دلیل این ضرورت نیز نیازهای ثابت و متغیری است که در آدَمیان وجود دارد و یکی از اولین کسانی که در دوران معاصر، حساسیت مسأله زمان و مکان در حوزه دین را به خوبی دریافت، شهید آیه‌الله «مرتضی مطهری» است که حاصل حساسیت ایشان، مجموعه‌مباحثی بود که تحت عنوان «اسلام و مقتضیات زمان» مطرح نمود. در این پژوهش، معیار پیوستگی احکام ثابت و متغیر، از دیدگاه شهید مطهری مورد بررسی قرار گرفته و سپس در محورهای ثابت و متغیر، مواردی چند از میان آثار ایشان بازبینی شده است. از این معیارها، می‌توان به توجه به مصلحت، حفظ آبروی جامعه اسلامی، توجه به پیشرفت و توسعه در جوامع اسلامی، تکیه بر منفعت جمعی و مد نظر قراردادن روح شریعت اشاره کرد. در سرانجام این تحقیق، این نتیجه گرفته شده است که بازنگری در اندیشه شهید مطهری در پذیرفتن مقتضیات زمان و توجه به معیارهای ثابت و متغیر در وضع قوانین اسلامی، کلید حل بسیاری از مشکلات حوزه اجتهاد و فقاَهت در عرصه‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی حکومت اسلامی خواهد بود.

واژگان کلیدی

مقتضیات زمان، عرف، اجتهاد، ثابت، متغیر، شهید مطهری

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان): dr.baharluee@gmail.com

** دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

مقدمه

با گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی، برخورد ناگزیر احکام اسلامی با تغییرات سریع و بی‌وقفه عرف و اجتماع بیش از پیش مطرح شده است و به عنوان نمونه در مسائلی مانند حکم رجم در زنا، محصنه یا تازیانه در برخی حدود یا مسائلی مثل بلوغ دختران در نه سالگی و آثار حقوقی آن در قوانین مدنی و جزایی و مسائلی از این دست، قانونگذاری اسلامی را به چالش‌های جدی داخلی و بین‌المللی کشانده است و اندیشمندان اسلامی را به بررسی راهکارهایی برای برون‌رفت از این مشکلات وادار نموده است؛ هرچند متفکرانی همچون مرحوم مطهری بوده‌اند که پیش از تشکیل حکومت اسلامی در ایران به این دغدغه‌های جدی اندیشیده بودند و میراث گرانبه‌ای فکری ایشان اکنون توجه بسیاری را به خود جلب نموده است.

برای بررسی رویکرد شارع مقدس نسبت به عرف و قواعد جاری در جامعه در صدور احکام شرعی و قوانین اسلامی و معیارهای احکام ثابت و متغیر و بررسی نوع تلقی شهید مطهری در این باره، نخست در بحثی مقدماتی اشاره‌ای به برخی پیش‌فرض‌های کلامی در بحث ثابت و متغیر شده است، سپس ضرورت وجود و توجه به احکام ثابت و متغیر در شریعت اسلامی بررسی و در ادامه معیارهای احکام ثابت و متغیر با تکیه بر نگاه شهید مطهری مورد مذاقه قرار گرفته و در نهایت، مصادیقی از ثابت و متغیر در آثار استاد شهید به‌عنوان نمونه آورده شده است.

مبانی کلامی تأثیر عرف در اجتهاد

برای بررسی مبانی کلامی تأثیر عرف در اجتهاد و قانونگذاری اسلامی، تمامی برداشت‌های موجود در این حوزه را می‌توان به سه دسته عمده تقسیم‌بندی کرد. برداشت اول، برداشتی است که بطور کلی ذات و ماهیت دین را نوعی معنادهی به زندگی و یا تجربه معنوی و نهایتاً سعادت اخروی آدمیان می‌داند و سایر آموزه‌های دین را حواشی و عرضیات دین تلقی می‌کند و بالتبع مفهوم وضع حکم شرعی را صرفاً محدود به عبادات می‌داند و قائل به عدم وجود برنامه‌ای مشخص در شریعت، برای ساماندهی به غیر عبادات است.

برخی از معتقدین این ایده با تقسیم آموزه‌های دین به ذاتی و عرضی، بطور کلی احکام فقهی و حقوقی مربوط به زندگی این جهانی انسان را در شمار عرضیات قرار داده و گفته‌اند:

...پاره‌ای از فربهی‌ها، بل آماس‌های سرطانی ناموزون و نامیمونی که در فقه به منزله علمی دنیوی و بشری افتاده، انگیزه‌اش پرسش‌های ممنوع و منهی بوده و به خاطر آن، بسا تلخی‌ها و تنگی‌ها پیش آمده که هیچ‌کدام مطلوب صاحب شریعت نبوده است ... مطلوب و مقصود شارع بالذات تأمین سعادت اخروی است، اما چون برای حصول سعادت اخروی و آماده‌شدن برای لقاء بهجت‌زای الهی عابدان به آرامش دنیوی نیاز دارند تا به ادای تکالیف و انجام عبادات بپردازند، بدین سبب شارع، بالعرض نیم‌نگاهی به دنیا افکنده است و قوانین اقلی برای سیاست خلق و رفع خصومات و دفع تعدیات و حفظ حرمت دین و عقل و جان و نسل و مال وضع کرده است ... اجتهاد هم بنا بر آن رأی، دیگر در جریان اصل برائت و استصحاب و فروع علم اجمالی و امثال آن خلاصه نخواهد شد، بلکه عمدتاً به معنای «ترجمه فرهنگی» خواهد بود و در همه عرضیات جاری خواهد شد و «خرما به بصره بردن» عربی را به صورت «زیره به کرمان بردن» فارسی ترجمه خواهد کرد؛ یعنی حفظ روح، در عین تبدیل جسم؛ یعنی ملاحظه عرفیات و آداب و خلیقات و فرهنگ‌های گوناگون را کردن و مقاصد شریعت را، نه شکلاً، بل روحاً و معناً حفظ کردن و انتقال دادن. اینکه صیغه‌های طلاق و نکاح لازم نیست به عربی خوانده شوند، بلکه چون عرضی‌اند، به فارسی و فرانسوی هم می‌توان آنها را خواند، کمترین و ارزاترین نتایج آن رأی است... ولی مطلب، بالاتر از اینهاست. در گذشتن از عرضیات یا ترجمه آنها به عرضیات فرهنگ دیگر مصادیق «عافیت‌سوز» و «تحول‌آفرین» و «رهایی‌بخش» دیگر دارند که کشف و تفصیلشان نظام و پارادایم دیگری در فقه بنا خواهد نهاد (سروش، ۱۳۷۸، ص ۷۸).

و همین مفاهیم با عباراتی دیگر در آثار فراوانی از روشنفکران این عصر، به چشم

می خورد. از جمله این عبارت که:

ارتباط انسانها با خداوند واقعیتی است که هیچگاه در قلمرو امور تأسیساتی انسانها قرار نمی گیرد و انسانها محکوم به آن ارتباط هستند و نه حاکم بر آن، اما ارتباط انسانها با یکدیگر در حوزه امور تأسیسی انسانها قرار دارد و انسانها حاکم بر آن هستند و نه محکوم آن. در حوزه اول، انبیا و تذکر مطرح است و در حوزه دوم، تعقل و قانونگذاری (شبستری، ۱۳۷۹، ص ۷۶).

برداشت دوم، برداشتی است که به هیچ عنوان دین را در محدوده یک تجربه معنوی یا صرفاً معنادادن به زندگی خلاصه نمی کند و معتقد است، دین برای زندگی انسان در همه عرصه های مختلف، برنامه دارد و کلیات این برنامه در آموزه های اصیل دینی آمده است و در واقع کار مجتهد آن است که این برنامه را از منابع معتبر و قابل اعتماد آن کشف نماید. این دیدگاه که همان دیدگاه رایج و سنتی است، معتقد است که رفتارهای فردی، اجتماعی، عبادی، سیاسی، اقتصادی و بطور اعم، همه رفتارهای انسانی در چارچوب و گستره فقه می گنجند. البته در این دیدگاه، محمولات و احکام فقهی، تنها احکام تأسیسی نیستند، بلکه احکام تقریری و امضایی را هم شامل می شوند؛ یعنی در برخی از احکام، شارع آنچه را مورد تأیید عقلاء بوده امضاء کرده است. ولی نکته مهم آنجاست که بنای عقلاء صرف نظر از امضای شارع، هیچ اعتباری ندارد و با تأیید و امضای شارع حکم مورد نظر، شرعی و به آن عقاب و ثواب مترتب می شود و به همین لحاظ، سیره های مستحدثه عقلاء در زمان بعد از شارع اعتباری ندارند؛ زیرا امکان امضای شارع در آن وجود ندارد.

اجتهاد رایج نزد اندیشمندان این ایده مبتنی بر پیش فرض هایی است که از جمله آن: «در هر واقعه ای حکمی وجود دارد» و «اصل در تکالیف و تعالیم شارع، مولویت است» که مجتهد به کمک این مبادی و پیش فرض ها، محدوده عملکرد فقه را شامل تمامی عرصه های زندگی بشر می داند.

به نظر ایشان، منشأ حقوق، اراده تشریعی خداوند است و همه حقوق از حق خداوند نشأت می گیرند و در واقع انسان، حقی در مقابل خداوند ندارد؛ زیرا همه حقوق اولاً و بالذات، برای خداوند است و بر فرع بودن سایر حقوق بر حق خداوند،

برهان عقلی اقامه شده و وجود مصلحت و حکمت در جعل حق از سوی خداوند به اثبات رسیده است. به عبارت دیگر، در رابطه فاعلیت با ثبوت حق، ثابت می‌شود که چون فاعلیت اصلی در جهان از آن خداوند است، همه حقوق نیز برای او ثابت است. پس طلبکاری حقوق از خداوند، باطل و بی‌معناست و فی الواقع انسان وامدار خداست، نه طلبکار او. نتیجه این سخن، نیاز به وحی برای وضع هرگونه قانون است و بدین شرح حق قانونگذاری صرفاً منحصر به اراده الهی خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۸۹).

این دیدگاه با گسترش محدوده تشریح مولوی، سهم عرف و بنای عقلاء را کاملاً کاهش می‌دهد و همچنانکه گفته شد، در آن بنای عقلاء در زمان شارع و تنها به دلیل امضای شارع معتبر بوده است. پس تغییر نهادهای اجتماعی یقیناً هیچ تأثیری بر احکام شرعی نخواهد داشت.

در برداشتی دیگر از دین که می‌توان آن را به نسبت دو موضع قبلی ایده‌ای میانه و معتدل دانست، این اعتقاد وجود دارد که همه احکام دین ثابت نیستند و می‌توان احکام شرع را به ثابت و متغیر تقسیم نمود. همچنین دین، تنها به دنبال ایجاد تجربه‌ای معنوی یا معنابخشیدن به دردها و آلام زندگی آدمی نیست، بلکه می‌خواهد انسان را رشد و تعالی دهد؛ همچنانکه بارها در متون دینی به آن اشارت رفته است؛ مانند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره (۲): ۲۵۶) و بدین منظور، دین ناچار از دخالت در همه عرصه‌های زندگی آدمی است؛ زیرا نمی‌توان به دنبال رشد و تعالی انسان بود، ولی به جامعه‌ای که انسان در آن رشد می‌کند یا اقتصادی که زندگی انسان را تأمین می‌کند یا خانواده‌ای که انسان در آن پرورش روحی و شخصیتی می‌یابد بی‌توجه بود. لذا دخالت دین در این عرصه، دخالتی حاشیه‌ای و عرضی نیست. با این همه باید توجه داشت که دخالت دین در این عرصه‌ها به این معنا نیست که دین برای مناسبات فیما بین آدمیان هیچ ارزشی قائل نیست، بلکه دخالت دین در عرصه‌های غیر عبادی زندگی بشر، دخالتی هدفمند به جهت رشد و تعالی دادن آدمی است و طبیعتاً عدم توجه به تغییرات اجتماعی انسان و عدم مکانیزم مناسب برای به‌روزکردن احکام مرتبط با این حوزه‌ها، جلوی رشد اجتماعی جامعه اسلامی را خواهد گرفت.

صاحب‌نظران معتقد به ایده تأثیر بسزای عرف در اجتهاد، مبادی عرفی به منزله پایه‌های استواری، بقاء و ثبات قوانین را تضمین می‌کنند و دورشدن از هر یک، قانون را دچار انزوا و شکست می‌گرداند. خود این اصول و مبادی، تغییرپذیر نیستند، ولی نموده‌ها، نماینده‌ها و مظاهر آنها در جوامع و در اعصار مختلف یکسان نیستند و دستخوش دگرگونی نیز می‌شوند. آنچه در این میان اهمیت بسزایی دارد، دریافتن معیار و قانون و مکانیسم ثابت و متغیر در دین است تا بدین ترتیب، بتوان جلوی غلطیدن در خطر افراط و تفریط را گرفت. در آثار اندیشمندان این حوزه آمده است:

جنگ با عرف صحیح، غلط است. جنگ با عرف عقلاء بر خلاف عقل و شرع است و جز شکست و ناکامی فرجامی ندارد. ما باید آنچنان به اهمیت فزاینده و قدرت خیره‌کننده عرف آگاهی پیدا کنیم که به فکر جنگیدن با آن نیفتیم. عرف صحیح که از منشأ عقلایی در میان مردم ریشه می‌گیرد، با تار و پود وجود آنان درآمیخته و با زندگی آنان پیوندی استوار و ناگسستنی برقرار کرده و طبیعت ثانوی آنان شده است. این اساساً درست نیست که شارع یا هر قانونگذاری یا حتی هر کس بخواهد عرف عقلاء را به هم بریزد و کاسه و کوزه آنان را درهم بشکند. اگر هر قانونگذار، بر فرض محال، در برابر اعراف عقلایی جبهه‌گیری کند، کاری از پیش نخواهد برد. شارع نیز آیین خود را نیاورده که با همه کارهای رایج در میان مردم بستیزد و همه را از بیخ و بن برکند، هیچ دینی چنین ادعایی ندارد و معقول نیست که شارع با کارهای معقول، سر جنگ داشته باشد. او برای نبرد با بدی‌ها و بدآموزی‌ها و تباهی‌ها آمده است و اگر عرفی بر پایه نیازها و ضرورت‌های عقلایی پا گرفته باشد، چرا بد باشد و چرا شارع با آن بد باشد. بدین جهت است که می‌بینیم، اکثر احکام اسلامی، امضایی هستند و تأسیسی نیستند. عظمت اسلام در همین است که با خوبی‌های جامعه، بد نیست و آنها را قبول دارد، از کنار خوبی‌ها می‌گذرد، بی‌آنکه علیه آن جبهه‌ای بگشاید یا اخم و تخمی کند یا توپ و تشری بزند یا منع و ردعی به کار بگیرد (فیض، ۱۳۸۸، ص ۸۹۹).

در این مقاله برای یافتن معیارهای ثابت و متغیر و به دنبال آن، مصادیق ثابت و متغیر به آثار استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه شده است و در واقع، پژوهش با تکیه بر اندیشه استاد به دنبال راه حل تعارض عرف با احکام اسلامی است. بدون شک، یکی از اولین کسانی که در دوران معاصر، حساسیت مسأله زمان و مکان را در احکام دینی به خوبی دریافت، شهید مطهری بود. حاصل حساسیت ایشان، مجموعه مباحثی بود که تحت عنوان «اسلام و مقتضیات زمان» مطرح نمود. سخنرانی‌های ایشان در این موضوع در زمستان سال ۱۳۴۵ هجری شمسی و در شب‌های ماه رمضان در مسجد «اتفاق» تهران ایراد شده است که به خوبی نشان می‌دهد ایشان در چه زمان حساسی به اهمیت این مسأله توجه داشته‌اند. همچنین طرح مسائلی مانند «جمهوری اسلامی» و برگزاری گفت‌وگوهای متعدد با متفکران در این باره یا مسأله «بانکداری اسلامی بدون ربا» که هم‌اکنون و با گذشت بیش از سه دهه از عمر انقلاب اسلامی همچنان دارای معضلات لاینحل است، نشانه‌گیری دقیق این متفکر بزرگ را در مسائل اجتماعی اسلام نمایان می‌کند. تکیه بر تفکر شهید مطهری در این موضوع بدان جهت است که بدون تردید، اندیشه‌های استاد شهید از بنیان‌های انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌شود و با این بررسی، بخوبی می‌توان دریافت که تا کنون چه مقدار از این بنیان‌ها فاصله گرفته‌ایم و چه بخشی از آنها محقق شده‌اند.

ضرورت وجود احکام ثابت و متغیر در شریعت اسلامی

مهمترین مسأله در اینجا در یافتن ضرورت طرح مسأله است؛ زیرا اهل دیانتی که اساساً ضرورتی برای طرح این مسأله نمی‌یابند، بسیارند و معتقدند اجرای تمامی احکام اسلامی مطابق آنچه در صدر اسلام بوده است، هیچ منع و ردعی ندارد. ضرورت طرح مسأله از زبان استاد شهید - آن هم نه اکنون، بلکه بیش از نیم قرن قبل - جالب توجه است. ایشان در آغاز سخنرانی‌های مربوط به (اسلام و مقتضیات زمان)، اهمیت این موضوع را اینگونه عنوان می‌کند:

آن موضوعی که به نظر بنده رسیده مسأله «مقتضیات زمان» است که مسأله

مهمی است و البته بیشتر طبقه تحصیل کرده و دنیادیده درباره این مطلب سؤال می‌کنند. من خودم از اینکه بیشتر با این طبقات تماس دارم و برخوردهای زیادتری دارم، احساس می‌کنم که این یک عقده روحی عجیبی است که آیا انسان می‌تواند مسلمان باشد و در عین حال، خودش را با مقتضیات زمان تطبیق دهد یا نه؟ گاهی می‌پرسند اساساً با توجه به اینکه مقتضیات زمان تغییر می‌کند، چگونه می‌شود انسان دیندار بماند؛ چون لازمه دینداری این است که انسان خودش را در مقابل مقتضیات زمان نگاه دارد و مقتضیات زمان تغییر می‌کند و چاره‌ای نیست. گاهی از کیفیتش سؤال می‌کنند که چه جور بایستی انسان خودش را تطبیق بدهد. یک عده می‌گویند انطباق پیدا کردن، ضد دین و مذهب است. یک عده هم این موضوع را بهانه قرار داده و علیه دین تبلیغ می‌کنند، می‌گویند به همین دلیل انسان نباید پایبند به دین باشد؛ چون دین مانع تجدد و مانع نوخواهی و پیشروی است و انسان اگر بخواهد در این دنیا ترقی داشته باشد باید طرفدار تجدد و نوخواهی و دشمن کهنه باشد. پس به همین دلیل، انسان نباید دیندار باشد. ممکن است بعضی به اهمیت این موضوع پی نبرند، اما بدانند اگر این مسأله برای خودشان مطرح نیست، برای بچه‌هایشان مطرح است و اگر برای فرزندان‌شان هم امروز مطرح نیست دو روز دیگر مطرح خواهد شد. پس خوب است که ما این مسأله را بشکافیم و ببینیم نظر اسلام راجع به «مقتضیات زمان» چیست و اصلاً منطق چه اقتضاء می‌کند که وقتی فردا با افرادی مواجه شدیم که می‌گویند باید با زمان پیشروی کرد و دائماً به روحانیون می‌گویند خودتان را با زمان تطبیق بدهید آیا پیشنهادشان صحیح است یا نه؟... (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۹۳).

بنابراین، اولین سؤالی که در این مجال مطرح می‌شود، این است که اساساً چه نیازی به وجود احکام متغیر است و چرا نباید تمامی احکام اسلامی را همانگونه که بوده تا ابد ثابت دانست؟ طبیعی است که هر جامعه انسانی مانند فرد فرد انسانها در حال تغییر

و دگرگونی است و هرگاه خواسته باشیم برای چنین جامعه‌ای برنامه‌ای جاودانه تدوین کنیم، به‌ناچار باید مکانیسمی برای نیازهای متغیر آن جامعه طراحی کنیم؛ مکانیسمی که به اعتقاد شهید مطهری در درون قوانین اسلامی پیش‌بینی شده است.

در این خصوص همانطور که قبلاً نیز گفته شد، برخی با ورود تفریطی در ارتباط احکام دین با نیازهای جامعه، هیچگونه تغییری را بر نمی‌تابند و برخی دیگر افراط‌گرایانه خواستار تغییر همه احکام، یا به پای هر نوع تغییر در جامعه هستند. لذا در ورود به مسأله ثابت و متغیر باید قبل از هر چیز مواظب خطر افراط و تفریط بود. این نکته را به کرات می‌توان در تمامی آثار استاد شهید مطهری دید؛ همچنانکه وی در توجه به مسأله مقتضیات زمان، مکرراً خطر افراط و تفریط را تذکر می‌دهد و در بخشی از این سخنرانی‌ها می‌گوید:

در مسأله‌ای که در این شب‌ها عنوان بحث قرار داده‌ایم؛ یعنی انطباق با مقتضیات زمان، یک فکر افراطی وجود دارد و یک فکر تفریطی و یک فکر معتدل. بعضی از جریان‌های فکری در عالم اسلام، از همین نظر وجود پیدا کرده است که بعضی افراطی و بعضی تفریطی؛ یعنی یا تندروی بی‌جا و یا کندروی بی‌جا بوده. من اسم آن تندروی‌ها را جهالت گذاشته‌ام ... و تفریط کارها برعکس، جمود و خشکی به خرج می‌دهند و روی مسائلی که اسلام هیچ راضی نیست، ایستادگی می‌کنند. خطر جمود، از خطر جهالت کمتر نیست. دین، اعتدال لازم دارد. در مسأله انطباق با مقتضیات زمان، همانطور که نباید جهالت را پیش کشید و در دین دخل و تصرف کرد به بهانه اینکه زمان این جور و آن جور شده است، همچنین نباید به نام دین، روی موضوعاتی که اساساً ریشه‌ای ندارند تکیه کرد ... (همان، ص ۱۸۷).

نکته‌ای که طرح آن در اینجا بسیار ضرورت دارد، آن است که هر چند عنصر اصلی برای احکام متغیر، نفس تغییر در جامعه است، لکن نباید تصور کرد هر تغییری الزاماً مثبت است و نیازمند تغییر قوانین مرتبط با آن؛ زیرا هرگونه تغییر اجتماعی، حتماً ترقی نیست و هر حرکتی در جامعه پیشرفت محسوب نمی‌شود. از همین جاست که گاهی

گفته می‌شود فلان جامعه به انحطاط رفت یا سقوط کرد؛ زیرا تغییرات آن رو به پیشرفت و ترقی نبوده است. بنابراین، این انتظار که قوانین، همگام با هر نوع تغییری عوض شوند، کاملاً اشتباه است و در واقع درغلطیدن به دام افراط در تشخیص ثابت و متغیر است.

شهید مطهری در بحثی که تحت عنوان «عدم معصومیت زمان» مطرح می‌کند، معتقد است:

هیچ‌کس در دنیا زمان را معصوم نمی‌داند و تغییرات اجتماعی را دارای عصمت تلقی نمی‌کند؛ یعنی اینگونه نیست که هر جامعه‌ای همیشه رو به پیشرفت و ترقی باشد، برای همین می‌گویند: «ترقی یا انحطاط جوامع»، همینطور که ترقی اجتماع‌ها در زمان صورت می‌گیرد، انحطاط اجتماع‌ها هم در زمان صورت می‌گیرد، آن هم تغییری است که در متن زمان صورت می‌گیرد. پس معلوم می‌شود که زمان و جامعه در زمان، دو گونه ممکن است تغییر بپذیرد: تغییرهایی که باید آنها را «ترقی» نامید و تغییرهایی که «انحطاط» و «سقوط» است. حتی ممکن است جامعه‌ای به طور نسبی ثابت باشد. پس این جور هم نیست که هر اجتماعی جبراً و لزوماً محکوم به تغییر باشد. همچنین تغییرات زمان یا در مسیر ترقی است یا در مسیر انحطاط و تنزل. پس این سؤال طرح می‌شود که آن مسیری که مسیر ترقی است، چیست و آن مسیری که مسیر تنزل است، چیست؟ پس ما یک مسیر ترقی داریم، یک کادری داریم که اگر اجتماع در آن کادر تغییر بکند، ترقی کرده است. جامعه یک مدار دارد که اگر در آن مدار حرکت کند، ترقی است، ولی اگر در خارج آن مدار حرکت کند، تنزل است. پس زمان هم عناصری ثابت و عناصری متغیر دارد و مقصود این است که یک سلسله عناصر در زندگی بشر باید ثابت باشد تا اینکه امکان ترقی در زندگی باشد؛ تغییر باید در یک مدار معین و مشخص و در یک جهت خاص صورت بگیرد تا ترقی باشد و الا ترقی نیست. بنابراین، اگر ثابت شد که اسلام، اصولی دارد که آن اصول

ثابت است و تغییرپذیر نیست، ولی در اسلام جای تغییر هم وجود دارد،
مسأله اسلام و مقتضیات زمان حل شده است (همان، ص ۱۹۴).

بنابراین، برای تشخیص اینکه تغییر و حرکت در جامعه ترقی است یا انحطاط، نیازمند
یک معیار و قاعده هستیم که به نظر ایشان آن قاعده و معیار در دل احکام ثابت وجود
دارد و کار مجتهد نیز کشف همین معیارهاست. این موضوع را می‌توان با تصریح خداوند
بر وجود آیات محکم و متشابه در قرآن کریم مقایسه نمود: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ
الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (آل عمران (۳): ۷)؛ قسمتی از آن
آیات «محکم» [= صریح و روشن] است که اساس این کتاب می‌باشد (و هرگونه
پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها بر طرف می‌گردد) و قسمتی از آن «متشابه»
است [= آیاتی که به خاطر بالابودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول،
احتمالات مختلفی در آن می‌رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار
می‌گردد]، اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند تا فتنه‌انگیزی کنند
(و مردم را گمراه سازند) و تفسیر نادرستی برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را
جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. صاحب «المیزان» از عبارت «ام الكتاب» که در
وصف محکومات آورده شده است، این معنا را استنباط می‌کند که متشابهات برای فهم و
تفسیر، به‌ناچار باید به محکومات برگردانده شود و این ضرورت از معنای ام الكتاب در
آیه کریمه استنباط می‌شود؛ چنانکه می‌گوید:

آیات متشابه طوری است که مقصود از آن برای فهم شنونده روشن نیست و
چنان نیست که شنونده به مجرد شنیدن آن، مراد از آن را درک کند، بلکه در
این که منظور، فلان معنا است یا آن معنای دیگر تردید می‌کند و تردیدش
برطرف نمی‌شود تا آن که به آیات محکم رجوع نموده و به کمک آنها معنای
آیات متشابه را مشخص کند و در نتیجه همان آیات متشابه نیز محکم شود.
پس آیات محکم به خودی خود محکم است و آیات متشابه به وسیله آیات
محکم، محکم می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۴ق، ج ۳، ص ۲۸).

آیات محکّمات که همان نصوص و ظواهر قرآند و معنایی روشن و واضح دارند، به مثابه احکام ثابت در شریعت هستند و آیات متشابهات که در معانی آنها دوران و تردید وجود دارد، به مثابه احکام متغیرند و «راسخون در علم» کسانی هستند که متشابهات را با تکیه بر محکّمات و قوانینی که از محکّمات بدست می‌آورند، تفسیر می‌کنند؛ چنانکه برای احکام متغیر نیز به دنبال معیارهایی در احکام ثابت هستند و اما به تعبیر قرآن کریم، آنان که بیمار دلند، تنها متشابهات را می‌دانند و مستند خود می‌کنند؛ یعنی در احکام نیز همه چیز را متغیر و غیر ثابت می‌پندارند!

شهید مطهری در تفکیک مقتضیات زمانی که باید مورد توجه دین‌شناس و مجتهد قرار گیرد و تغییراتی که در حوزه دین بی‌تأثیر هستند، معتقد است یک سلسله از احتیاجات بشر است که ثابت و لایتغیر است و به دنبال خود، احکام و دستوراتی در دین دارد که آنها نیز ثابت و غیر قابل تغییرند و در عین حال، برخی نیازهای انسان است که ثابت نیستند و با تحولات زمان و مکان تغییر می‌یابند. بنابراین، در مجموعه احکام، یا ثابت باید متغیر را هم شکل خودش کند؛ یعنی زمان را متوقف کند و مانع تغییرات و تحولات زندگی بشر شود و یا باید که این متغیر آن ثابت را هم رنگ و هم شکل خودش نماید؛ یعنی دائماً در آن، تغییرات و نسخ‌ها و اصلاح‌ها و آرایش‌ها و پیرایش‌هایی ایجاد کند و بین هیچکدام از اینها واقعاً هماهنگی و همزیستی نیست. بنابراین، باید گفت، نه احکام اسلام که می‌گوییم ثابت است، به مفهوم مطلق ثابت است و هیچگونه تغییری در قوانینش وجود ندارد و نه شرایط و مقتضیات زمان به این شکل است که غالباً تصور می‌شود که لازمه زمان این است که همه چیز تغییر کند؛ یعنی در اسلام عناصری ثابت و عناصری متغیر وجود دارد؛ همچنانکه در زمان هم عناصری ثابت و عناصری متغیر وجود دارد؛ عناصری که باید ثابت بماند و عناصری که باید تغییر کند و آن تغییرها باید در کادر آن عناصر ثابت رخ دهد و اگر تغییرهای زمانی در کادر آن عناصر ثابت رخ بدهد، تغییرات زمان، پیشروی و تکامل است و اگر خارج از آن کادر ثابت صورت بگیرد، تغییر هست، ولی تکامل نیست، بلکه انحراف و سقوط است.

بنابراین، می‌توان گفت معیار شهید مطهری برای تشخیص ثابت و متغیر، متشکل از دو مقدمه است: ایشان در مقدمه اول با طرح این نکته که هر تغییر اجتماعی الزاماً ترقی نیست و به تعبیر ایشان (زمان معصوم نیست)، تغییرات اجتماعی را به دو دسته ترقی‌دهنده و منحط‌کننده تقسیم می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که نباید تمام تغییرات اجتماعی در گذر زمان را مطلوب دانست و سپس در مقدمه دوم بر این واقعیت انگشت می‌گذارد که برخی نیازهای اجتماعی، ثابت هستند و برخی متغیر و نمی‌توان انتظار داشت احکام دینی در پرتو این تغییرات ثابت بماند و طبیعی است که برنامه زندگی آدمیان در برخی از بخش‌های خود، محتاج مکانیسمی برای پذیرش تغییرات عرفی است. ایشان سپس با تلفیق این دو مقدمه به این نتیجه می‌رسد که ابتدا با احکام ثابت مبتنی بر نیازهای ثابت، باید چارچوبی ثابت ساخت و بدین ترتیب، تغییرات ترقی‌دهنده را تغییراتی برمی‌شمارد که در چارچوب نیازهای ثابت و متکی به آنها اتفاق می‌افتد. بر این اساس، در مجموعه احکام دین نیز باید اول اصول اساسی را با بررسی احکام ثابت بدست آورد و سپس با تکیه بر آن اصول ثابت، احکام قابل تغییر را شناسایی نمود.

اینجاست که در دیدگاه شهید مطهری، مفهوم اجتهاد از معنای رایج و سنتی آن فاصله قابل توجهی می‌گیرد و صرفاً به شناخت قوانین لفظی و مباحث حجت و امارات و اصول عملیه و مانند آن محدود نمی‌شود. به نظر ایشان، معنا و مفهوم اجتهاد نیز فی‌الواقع در همین نکته؛ یعنی درک درست ثابت و متغیر و علی‌الخصوص کشف ارتباط میان آنها در استنباط احکام دینی نهفته است؛ چنانکه خود او می‌گوید:

به نظر من یکی از معجزات اسلام، خاصیت اجتهاد است. معنای اجتهاد این نیست که یک نفر بنشیند و یک حرفی را همین‌طور بزند. اسلام به جهاتی که اتفاقاً بعضی از آنها را ذکر کردم، خصوصیات در ساختمان خود دارد که بدون اینکه با روح دستوراتش مخالفتی شده باشد، خودش حرکت و گردش می‌کند، نه اینکه ما باید آن را به حرکت درآوریم، خودش یک قوانین متحرک و ناثابتی دارد، در عین اینکه قوانین ثابت و لایتغیری دارد، ولی چون آن قوانین متغیر را وابسته کرده است، به این قوانین ثابت، هیچ‌وقت هم

اختیار از دست خودش خارج نمی‌شود. بزرگترین نعمت‌ها تقفه در دین است که انسان بصیرت پیدا بکند (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۵۴).

جالب آنکه در نگاه شهید مطهری، بصیرت در دین، به معنای درک همین ظرافت‌هاست. اینکه مجتهد به‌خوبی ثابت را از متغیر تشخیص دهد و نه در مسیر افراط، همه احکام دین را به تندباد تغییرات عرفی بسپارد؛ چنانکه از آن هیچ نماند و نه در راه تفریط، بیهوده به جنگ عرف صحیح عقلاء برود و هیچ سهمی برای آن قائل نشود و بر تغییرناپذیری تمامی احکام پای فشارد.

یافتن ساز و کار مناسب برای پذیرفتن مقتضیات زمان و تغییرات عرف در حوزه اجتهاد و بویژه در دنیای معاصر، آنچنان مهم و حیاتی است که اندیشه بسیاری از دین‌پژوهان را مشغول خود ساخته است. پیش از شهید مطهری اندیشمندان بزرگ دیگری نیز بوده‌اند که به این مسأله اندیشیده‌اند و از جمله ایشان که بی‌گمان، اندیشه او بر شهید مطهری بی‌تأثیر نبوده است، «اقبال لاهوری» است. یکی از دلایل توجه شهید مطهری به اندیشه‌های اقبال، حساسیت او بر مسأله زمان و اجتهاد بوده است و به همین دلیل، ایشان در مباحث مربوط به مقتضیات زمان، به بازگویی اندیشه اقبال در این باره می‌پردازد. اقبال لاهوری از متفکران اسلامی است که به مسأله تغییرات عرفی در حوزه دین و ساز و کار مناسب در اجتهاد برای این تغییرات، توجه فراوانی نشان داده است. او معتقد است که بشریت و تمدن به یک سلسله قوانین ثابت نیاز دارد و بدون آن، ترقی امکان‌پذیر نیست. به‌نظر وی، برخلاف تصور مشهور عالمان اسلامی، قوانین اسلام همیشه یکنواخت و یک‌جور نیست و لازم نیست در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به یک شکل اجراء شود. وی در کتابی به نام احیای فکر دینی در اسلام از اجتهاد به «نیروی محرکه اسلام» تعبیر می‌کند و می‌گوید:

چون خدا بنیان روحانی نهایی هر زندگی است، وفاداری به خدا، عملاً وفاداری به طبیعت مثالی خود آدمی است. اجتماعی که بر چنین تصویری از واقعیت بنا شده باشد، باید در زندگی خود، مقوله‌های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند (لاهوری، ۱۳۳۶، ص ۴۸).

مقصود اقبال این است که در جامعه باید این دو خصوصیت باشد: از یک جنبه ابدیت و ثبات و از جنبه دیگر تغییر؛ از یک وجهه ثابت و از وجهه دیگر متغیر. او معتقد نیست که جامعه‌ای از هر دو وجهه ثابت باشد و همچنین معتقد نیست به جامعه‌ای که آنچه بر آن حکومت می‌کند، فقط تغییر باشد و هیچ وجهه ثابتی نداشته باشد. جامعه باید برای تنظیم حیات اجتماعی خود، اصولی ابدی در اختیار داشته باشد؛ چون آنچه که ابدی و دائمی است، در این جهان دائماً متغیر، جای پای محکمی می‌سازد، ولی چون اصول ابدی به این معنا فهمیده شوند که معارض با هر تغییرند؛ یعنی معارض با آن چیزی هستند که قرآن آن را یکی از بزرگترین آیات خدا می‌داند (که همان تغییر باشد) آن وقت سبب می‌شوند که چیزی را که ذاتاً متحرک است، از حرکت باز دارند. به نظر وی، بن بست امروزین اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی، اصل اول را مجسم می‌سازد؛ زیرا بنیان مدرنیته و عواقب «رنسانس»، انکار هر امر ثابت ابدی را در برداشت و بی‌حرکتی دنیای اسلام در ظرف مدت پانصد سال اخیر، اصل دوم را (اقبال، بی‌تا، ص ۱۶۹). پیداست که اندیشه اقبال در موضوع تأثیر زمان و مکان در اجتهاد، بر شهید مطهری تأثیری بسزا داشته و شهید مطهری، علیرغم انتقادهایی که به برخی افکار اقبال؛ بویژه در تفسیر وحی و خاتمیت داشت در مسأله تأثیر عرف بر اجتهاد، در سخنرانی‌های اسلام و مقتضیات زمان با دیده تأیید به اندیشه‌های او نگریسته است.

معیارها و مصادیق ثابت و متغیر از دیدگاه شهید مطهری

از بررسی مجموعه آثاری که از شهید مطهری یا درباره معظم له به دست ما رسیده است، معیارها و مصادیق آن را می‌توان به شرح ذیل استنباط نمود:

۱. احکام عبادی و غیر عبادی در شریعت اسلامی

یکی از معیارهایی که در تعیین و تشخیص احکام ثابت و متغیر وجود دارد، عبادی یا غیر عبادی بودن احکام شریعت است. فقهاء احکام شرعی را به دو بخش عبادات و معاملات تقسیم می‌کنند. عبادات، به تعبیر فقهی آن، احکامی هستند که نیازمند قصد

قربت‌اند و به عبارت دیگر، تنظیم‌کننده روابط انسان با خدا هستند و شامل پنج باب «نماز، روزه، حج، زکات و خمس» می‌شوند. احکام عبادی از آنجا که بیانگر عبودیت بنده نسبت به خداوند هستند، در ذات و ماهیت خود به عرف و رفتار عرفی ارتباط ماهوی چندانی ندارند و شارع در این احکام، عرف را تأیید و امضاء نکرده است، بلکه این احکام عمدتاً از تأسیسات شارع هستند. بنابراین، طبیعی است که این بخش از احکام، تأثیری چشمگیر از تغییرات عرفی نبینند و همین است که در آثار شهید مطهری معمولاً پیشنهاد تغییر در احکام عبادی، نمایانگر تفکر افراطی در تأثیر مقتضیات زمان در اجتهاد و بحث ثابت و متغیر است؛ چنانکه می‌گوید:

یکی از کسانی که به قول امروزی‌ها در مسائل اسلامی روشنفکری به‌خرج می‌داد و کار این روشنفکری او به حد افراط رسیده بود، خلیفه دوم بود. خلیفه دوم به اصطلاح، خیلی روشنفکر مآبانه کار می‌کرد و تندروی‌هایی کرد. مثلاً جایی پیغمبر دستوری داده بود و او می‌گفت این مسأله مربوط به پیغمبر و زمان خودش بود، ولی زمان ما تغییر کرده است و ما آن را عوض می‌کنیم... باید بگوییم اینها اشتباهاتی است که از او سر زده است. مثلاً در اذان، فصول اذان را خود پیغمبر اکرم دستور و تعیین فرموده بود. یکی از این فصول، «حی علی خیر العمل» بود که خلیفه دوم آن را حذف کرد... (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۰). در جایی دیگر نیز با رد کردن نظر کسانی که روزه گرفتن را ویژه دوران پیامبر دانسته و آن را منافی با مقتضیات جهان صنعتی که نیازمند سعی و تلاش مضاعف است می‌دانند، اینگونه برداشت‌ها را افراط در مؤثر دانستن زمان در احکام اسلامی می‌داند و از این دست نمونه‌ها در آثار ایشان فراوان است (همان، ص ۷۲).

بنابراین، باید گفت از دیدگاه شهید مطهری مجموعه احکام عبادی، از ثابت‌ترین بخش‌های دین است و ماهیت آنها به گونه‌ای است که از تغییرات عرفی، تغییر چندانی نمی‌یابد و لذا طبیعتاً در گذر زمان، تغییرات اجتماعی و عرفی در آنها تأثیر بسزایی ندارد و در برابر، باید متغیر بودن را بیشتر در احکام غیر عبادی جست‌وجو نمود.

۲. آبروی مسلمانان و جامعه اسلامی

یکی دیگر از معیارهایی که برای تعیین احکام ثابت و متغیر در آثار شهید مطهری می‌توان پی‌جست، توجه به آبروی مسلمانان و جامعه اسلامی است. در این خصوص، می‌توان دستور حکمت‌آمیز قرآن به مسلمانان را برای جایگزین نمودن واژه «انظرنا» به جای «راعنا» سرمشق قرار داد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا» (بقره (۲): ۵۳). بهانه‌گیران و بدخواهان از واژه «راعنا» که مسلمانان می‌گفتند سوء استفاده می‌کردند و این مسأله باعث شده بود، مسلمانان مورد تمسخر و استهزای دیگران قرار گیرند و خداوند به مؤمنان دستور داد که برای حفظ آبروی جامعه اسلامی، به جای واژه راعنا از انظرنا استفاده کنند. یقیناً این آیه معیاری مناسب برای تشخیص ثابت و متغیر است؛ چرا که این موضوع آنچنان مهم بود که برای ابد در قرآن کریم ثبت شد تا مؤمنان اهمیت حفظ آبروی جامعه اسلامی را بدانند.

توجه به معیار حفظ آبروی جامعه اسلامی در ثابت یا متغیر دانستن احکام شریعت، در آثار شهید مطهری نیز فراوان به چشم می‌خورد. برای مثال، ایشان در سلسله مباحث «حماسه حسینی»، این موضوع را درباره تبلیغ و عناصر مهم در تبلیغ مطرح نموده و اصرار می‌ورزد که در تبلیغ، نباید به روشهای ثابت و سستی پایبند بود و بلکه باید همپای جامعه تغییر نمود و اگر احکام مرتبط با تبلیغات، ثابت بمانند، اثر خود را از دست می‌دهند. ایشان می‌فرمایند:

عده‌ای هستند که اینها را، حتی به استفاده از وسایل مشروع هم با هزار زحمت می‌شود راضی کرد که آقا دیگر استفاده نکردن از این وسایل چرا؟ همین بلندگو اولین باری که پیدا شد، شما ببینید چقدر با آن مخالفت شد! خوب، بلندگو برای صدا، مثل عینک است برای چشم انسان و مثل سمعک است برای گوش انسان. حالا اگر انسان گوشش سنگین است، یک سمعک می‌گذارد و معنایش این است که قبلاً نمی‌شنید و حالا می‌شنود، قرآن را قبلاً نمی‌شنید، حالا قرآن را بهتر می‌شنود، فحش را هم قبلاً نمی‌شنید، حالا فحش را هم بهتر می‌شنود، این که به سمعک مربوط نیست. میکروفون هم

همین طور است؛ میکروفون که ابزار مخصوص فعل حرام نیست. استفاده از آن ابزاری حرام است که از آن، جز فعل حرام، کار دیگری ساخته نباشد، مثل صلیب که جز اینکه سمبل یک شرک است، چیز دیگری نیست و مثل بت. ولی بهره‌گیری از ابزاری که هم در کار حرام مصرف می‌شود و هم در کار حلال، چرا حرام باشد... غرض این است که این چنین جمودفکری‌ها و خشک‌مغزی‌ها بی‌مورد است، بلندگو تقصیری ندارد. رادیو و تلویزیون و فیلم، فی حد ذاته تقصیری ندارند، محتوی چه باشد؟ آنکه گفته می‌شود در رادیو چه باشد؟ آنچه که گفته و نشان داده می‌شود در تلویزیون چه باشد؟ آنچه که ارائه می‌شود در فیلم چه باشد؟ اینجا دیگر آدم نباید خشکی به خرج بدهد و چیزی را که فی حد ذاته حرام نیست و مشروع است، به صورت یک چیز نامشروع جلوه بدهد. بدانید در تاریخ اسلام از همان وسایلی که در آن زمان بوده است، چه استفاده‌هایی شده است و همان وسایل، چه نقش فوق‌العاده مؤثری در رساندن پیام اسلام داشته‌اند... در یکی از مجالس دیدم یک پیرمردی به اصطلاح شعار می‌دهد که نمی‌دانم بیچاره فلج بود، زبان نداشت، چطور بود که یک کلمه که می‌خواست بگوید؛ مثلاً می‌خواست صلوات بفرستد، خودش هم تکان می‌خورد، با یک وضع مسخره و خنده‌آوری. پیش خودم گفتم سبحان الله! دیگر جز این، کس دیگری نمی‌شود شعار صلوات را بدهد؟ آیا ما باید بدصداترین افراد را در این موارد انتخاب بکنیم؟ (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۲۲۰).

به نظر شهید مطهری، مسأله‌ای، مانند ابزار تبلیغ و احکام مرتبط با آن با علم و ترقی ابزار روز، باید عوض شوند و تغییر کنند و طبیعی است که آبرو و اعتبار جامعه و فرهنگ اسلامی در قالب همین ابزار تبلیغی است که به جوامع و فرهنگ‌های دیگر منتقل می‌شود. اصرار و پافشاری بر ثابت‌بودن احکام مرتبط با تبلیغات اسلامی، به نظر وی چیزی جز جمود و خشک‌مغزی نیست.

۳. توجه به منفعت جمعی در جامعه اسلامی

یکی دیگر از معیارهایی که در آثار شهید مطهری در تشخیص احکام ثابت و متغیر وجود دارد، توجه به منفعت جمعی است؛ به این معنا که گاهی منفعت جمعی در جامعه اسلامی به عنوان یک معیار اساسی، ایجاب می‌کند که احکامی را ثابت یا متغیر بدانیم؛ مثلاً یکی از مهمترین بخش‌های احکام شرعی، احکام مرتبط با حوزه خانواده است؛ چنانکه در قرآن کریم، یک سوره با عنوان «نساء» در این مورد نازل شده و حاوی بیشترین آیات الاحکام نیز می‌باشد. مبنایی که شارع مقدس در احکام خانواده و بویژه احکام مرتبط با زنان داشته، علاوه بر تطابق منطقی با طبیعت خلقت، بیانگر نوع نگاه حمایتی شرع از نهاد خانواده است که در نهایت، به منفعت جمعی جامعه منجر می‌شود. از همین روست که در اندیشه شهید مطهری این احکام معمولاً ثابت و غیر قابل تغییر، تلقی می‌شوند و ایشان بویژه در برابر هجمه‌هایی که علیه احکام خانوادگی در آثار برخی روشنفکران وجود داشت، به دفاع از این مبانی و بیان دلایل منطقی این احکام می‌پردازد. ایشان در پاسخ به جریان‌سازی برخی افراد، پیرامون تغییر قوانین مدنی مرتبط با حقوق زن در اواسط دهه چهل؛ از جمله مقالات «ابراهیم مهدوی زنجانی» در مجله زن روز، با تدوین مقالاتی به دفاع از مواضع سنتی اسلام پیرامون حقوق زن پرداخت که مجموعه آنها تحت عنوان (نظام حقوق زن در اسلام) گردآوری و چاپ شد. ایشان در مقدمه این کتاب، بینش مبنایی خود را در موضوع حقوق زن و دلیل ثابت‌دانستن این احکام را این گونه شرح می‌دهد:

قرآن کریم به اتفاق دوست و دشمن، احیاءکننده حقوق زن است. مخالفان، لاقلاً این اندازه اعتراف دارند که قرآن در عصر نزولش گام‌های بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشت، ولی قرآن هرگز به نام احیای زن به عنوان انسان و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی، زن‌بودن زن و مردبودن مرد را به فراموشی نسپرد. به عبارت دیگر، قرآن زن را همانگونه دید که در طبیعت است (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۵).

بدین ترتیب، مبنای ایشان در ثابت‌دانستن احکام مرتبط با حقوق زن، طبیعی و

فطری بودن اینگونه احکام است که حکمت آن در طبیعت نیز حفظ منافع جمعی جامعه است. همانطور که این مبنا را در تمامی بخش‌های این کتاب می‌توان دید. به عنوان نمونه در پاسخ به ایراد کسانی که وضع ماده ۱۰۳۴ قانون مدنی و خواستگاری مرد از زن را اهانت به شأن انسانی زن دانسته و معتقدند زن و مرد، در انتخاب یکدیگر و به‌خواستگاری رفتن، باید کاملاً آزاد باشند، انگشت روی طبیعت و آفرینش می‌گذارد و آن را بازتاب غریزه مرد که طلب و نیاز است و غریزه زن که جلوه و ناز است می‌داند. در بخشی دیگر در توجیه ازدواج موقت نیز مسأله غریزه و طبیعت و حفظ تعادل در جامعه را مطرح نموده و برآوردن نیازهای طبیعی کسی که امکانات لازم برای یک ازدواج دائم را ندارد، دلیل تأیید حکم ازدواج موقت در فقه و قانون مدنی می‌داند و تغییر یا نسخ این قانون را روا نمی‌داند. در موارد دیگر، مانند تکلیف زوج به پرداخت مهریه و نفقه و تفاوت‌های زن و مرد در ارث و انحصار حق طلاق برای مرد و مسأله تعدد زوجات نیز همین مبنا با شدت و ضعف، قابل مشاهده است. یکی دیگر از مسائلی که شهید مطهری در ثابت‌دانستن آن پافشاری داشت، مسأله حجاب بود. به نظر وی علت ثابت‌دانستن حکم حجاب، در واقع توجه به منفعت جمعی و اجتماعی و ایجاد بهداشت روانی است که بالاتر از منفعت فردی است؛ چنانکه می‌فرماید:

حجاب در اسلام از یک مسأله کلی‌تر و اساسی‌تری ریشه می‌گیرد و آن این است که اسلام می‌خواهد انواع التذاذهای جنسی، چه بصری و لمسی و چه نوع دیگر، به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد، اجتماع منحصرأً برای کار و فعالیت باشد. برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذت‌جویی‌های جنسی به هم می‌آمیزد، اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۸۳).

خلاصه آنکه در اندیشه شهید مطهری، منفعت جمعی و احکامی که دائرمدار نیاز طبیعی برای حفظ تعادل در جامعه هستند، می‌تواند معیاری برای ثابت یا متغیردانستن احکام تلقی شود؛ چنانکه احکام خانواده و همچنین دستورات مرتبط با حقوق و احکام زن در اسلام، به جهت هماهنگی با فطرت انسانی و قوانین طبیعی و همچنین با توجه

به رویکرد مبتنی بر حمایت خانواده به مثابه منفعت جمعی از سوی شارع، جزء احکام ثابت و غیر قابل تغییر قلمداد شده‌اند.

۴. مصلحت جامعه اسلامی

مصلحت جامعه اسلامی یکی دیگر از مؤلفه‌هایی است که می‌تواند معیار تشخیص ثابت و متغیر در احکام اسلامی باشد و بویژه در این خصوص، تعارضی که غالباً در حوزه علوم انسانی بین اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان وجود دارد، باید مورد توجه قرار گیرد؛ همچنانکه یکی از مؤلفه‌هایی که در آثار شهید مطهری، تفاوت کاملاً بارز دیدگاه او با دیگران را در مسأله تأثیر ناگزیر عرف و جامعه بر فرهنگ دینی نمایان می‌کند، توجه و پذیرش دستاوردهای علوم انسانی در این حوزه است. به عنوان نمونه مسأله تدوین و صدور اعلامیه حقوق بشر در بین اندیشمندان اسلامی، انعکاس‌های متفاوت و معمولاً منفی داشته است که غالباً به دلیل تعارض‌هایی است که در برخی مواد این بیانیه با احکام اسلامی به نظر می‌رسد. با مرور اجمالی آثار اندیشمندان اسلامی، این پاسخ به تعارضات بیانیه حقوق بشر و احکام اسلامی، فراوان به چشم می‌خورد که اساساً قانونگذاری حق خداوند است و آدمیان بدون اذن الهی و خارج از قوانین و حیانی، حق قانونگذاری ندارند و قانونی که پشتوانه الهی نداشته باشد، قانون معتبری نیست (میرموسوی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۰). برای دریافتن تفاوت عمیق دیدگاه شهید مطهری با اندیشمندان دیگر در این موضوع، کافی است به نظر ایشان درباره اعلامیه حقوق بشر توجه شود. ایشان در مقدمه کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» می‌گوید:

در دنیای غرب، از قرن هفدهم به بعد، پا به پای نهضت‌های علمی و فلسفی، نهضتی در زمینه مسائل اجتماعی و به نام حقوق بشر صورت گرفت، نویسندگان و متفکران قرن هفدهم و هجدهم افکار خویش را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشت‌کار قابل تحسینی در میان مردم پخش کردند. «ژان ژاک روسو» و «ولتر» و «منتسکیو» از این گروه نویسندگان و متفکرانند. این گروه حق عظیمی بر جامعه بشریت دارند، شاید

بتوان ادعا کرد که حق اینها بر جامعه بشریت از حق مکتشفان و مخترعان بزرگ کمتر نیست. اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان، بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادی‌ها است. این حقوق و آزادی‌ها را هیچ فرد یا گروه، به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد یا قومی سلب کنند، حتی خود صاحب حق و نیز نمی‌تواند به میل و اراده خود، آنها را به غیر منتقل نماید و خود را از اینها عریان و منسلخ سازد و همه مردم؛ اعم از حاکم و محکوم، سفید و سیاه، ثروتمند و مستمند، در این حقوق و آزادی‌ها با یکدیگر «متساوی» و برابرند این نهضت فکری و اجتماعی، ثمرات خود را ظاهر ساخت، اولین بار در انگلستان و سپس در آمریکا و بعد در فرانسه به صورت انقلاب‌ها و تغییر نظام‌ها و امضای اعلامیه‌ها بروز و ظهور نمود و به تدریج به نقاط دیگر سرایت کرد (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۷).

اینکه شهید مطهری اقدام دانشمندان غربی در تنظیم اعلامیه حقوق بشر را می‌ستاید و ایشان را دارای حقی عظیم برگردن بشریت می‌داند؛ به‌خصوص در زمانه‌ای که غالب دانشمندان اسلامی آن را مردود می‌دانند و حاضر به کنار آمدن با چنین دستاوردهایی نیستند، به‌خوبی نشان می‌دهد در اندیشه ایشان تأثیر و تأثر فرهنگ دینی و معارف اسلامی با جامعه بشری و به‌خصوص توجه به مصلحت جامعه اسلامی، امری ناگزیر است و انکار آن مشکلی را حل نمی‌کند. البته واضح است که دستاوردهای علمی و فرهنگی بشر - بویژه در دنیای غرب - در حوزه علوم انسانی را چشم و گوش بسته پذیرفتن، نه رأی عقل است و نه حکم شرع! لیکن سخن در این است که نوع برخورد یک اسلام‌شناس با این دستاوردها که لاجرم تغییرات گسترده و غیر قابل انکاری در نوع نگاه آدمی به زندگی و فرهنگ و رفتار عمومی خواهد گذاشت، چگونه خواهد بود؟ با انکاری بیهوده و عبث از کنار این حجم گسترده از علوم بشری گذشتن یا توجه به این دستاوردها و تفکیک تغییرات تمدن‌ساز از تغییرات منحط‌کننده؟!

۵. پیشرفت و توسعه و ترقی جامعه اسلامی

توجه به ترقی و پیشرفت جامعه اسلامی، لاجرم نیازمند متغیردانستن برخی احکام شریعت است و این یکی از معیارهای مهم در تفکیک احکام ثابت و متغیر است. این موضوع را در آثار شهید مطهری به کرات می‌توان دید. به‌عنوان نمونه ایشان در بحث «علل گرایش به مادیگری» یکی از عوامل فروپاشی حاکمیت کلیسا در دوران تئوکراسی و ایجاد انقلاب رنسانس و متعاقب آن، موج گرایش به ماتریالیسم در جامعه غرب را موانعی می‌داند که کلیسای سنتی در برابر پیشرفت و ترقی جامعه غرب نهادی بود و معتقد است پافشاری کلیسا بر احکام سنتی و عدم کنارآمدن با تغییرات اجتماعی به سقوط حاکمیت کلیسا منجر شد. ایشان در این باره می‌گوید:

با یک امر طبیعی و غریزی نمی‌توان مبارزه کرد؛ بدین معنا که برای همیشه نمی‌توان آن را تعطیل کرد؛ هرچند ممکن است در یک مدت محدود، جامعه را بدان سو کشاند و هم ممکن است افرادی محدود را برای همیشه بدان سو کشاند، اما بشر و جامعه بشری را نمی‌توان از مقتضیات یکی از غرایز برای همیشه منصرف کرد؛ مثلاً امکان ندارد که بتوانیم همه افراد را برای همیشه قانع کنیم که راضی شوند، همه درها به رویشان بسته شود و از آن کلید مرموز و جادویی به نام «پول» یا «ثروت» به عنوان یک شیء پلید و منفور دوری گزینند. حالا اگر با نام خدا و با نام دین، با این غرایز مبارزه شود، اگر تحت نام و عنوان دین، تجرد و رهبانیت، مقدس شمرده شود و ازدواج پلیدی، اگر تحت آن نام و عنوان، جهل، موجب نجات معرفی گردد و علم، سبب گمراهی، اگر با آن نام و عنوان، ثروت و قدرت و تمکن مایه بدبختی شناخته شود و فقر و ضعف و دست‌نارسی، مایه سعادت و خوشبختی، چه عوارضی دست می‌دهد؟ انسانی را در نظر بگیرید که از طرفی تحت تأثیر جاذبه دینی و تلقینات دینی است و از طرف دیگر، تحت تأثیر جاذبه شدید این امور، بالأخره یا این طرف را می‌گیرد یا آن طرف را و یا مانند بسیاری از مردم در کشاکش این دو جاذبه گرفتار می‌شود (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۸۳).

نمونه دیگر از مصادیق مشهور احکامی که تار و پود آن با تغییر تنیده شده است، حوزه‌های مرتبط با مکاسب و معاملات است. در اصطلاحات فقهی، معاملات دو معنا دارد: یکی به معنای داد و ستدها که آن را معنای اخص معاملات می‌دانند و دیگری به معنای بخش‌هایی از احکام شرعی که نیازمند قصد قربت نیست و آن را معنای اعم معاملات می‌گویند. منظور از معاملات در مبحث ما، معنای اول آن؛ یعنی داد و ستد و تجارت‌هاست. این بخش را شاید بتوان عرفی‌ترین بخش احکام دانست؛ چنانکه اساساً بنای اساسی شارع در این بخش، امضاء و تأیید عرف بوده است و بالتبع باید گفت این بخش از احکام شرعی بیشتر از قسمت‌های دیگر، دستخوش تغییرات عرفی و اجتماعی خواهد بود. نمونه‌های بارز این تغییرات را براحتی می‌توان در بازار مبادلات امروز دید. در حالی که در فقه سنتی، مکاسب و عقود معین و احکام آنها احصاء شده‌اند. در دنیای امروز، مبادلات اینترنتی و خرید و فروش‌های الکترونیک و معاملات بانکی و عقود جدید، فراوان مانند قرارداد بیمه و غیره مطرح شده‌اند که واکنش‌های متفاوتی را در حوزه فقه نیز به دنبال داشته‌اند.

دغدغه شهید مطهری درباره تغییرات لازم در حوزه معاملات در فقه و احکام اسلامی را به‌خوبی می‌توان از آغاز نمودن مبحث ربا در جمع انجمن علمی پزشکان، مقارن با آغاز انقلاب اسلامی مشاهده نمود. ایشان به‌خوبی دریافته بود که احکام سنتی ما پاسخگوی نیازهای جامعه با به‌وجود آمدن نظام بانکداری نوین نیست و تغییرات اساسی در مفاهیمی، مانند ربا در این خصوص لازم است. بدیهی است که ورود به تغییراتی که ایشان با طرح مبحث ربا و بانکداری اسلامی در پی آن بود، کاملاً نیازمند فرصتی دیگر است، اما آنچه اکنون جالب می‌نماید، مشکلات فراوان و لاینحلی است که جمهوری اسلامی، همچنان با گذشت بیش از سه دهه در حوزه بانکداری اسلامی و ربا با آن روبروست و نشانه‌گیری دقیق شهید مطهری را در آغاز انقلاب نشان می‌دهد.

یکی دیگر از مباحثی که در این حوزه در آثار ایشان به‌چشم می‌خورد، توجه به تأسیسات جدید عرفی در معاملات است؛ هر چند برخی فقهاء حاضر به پذیرش عقود جدید در مجموعه عقود اسلامی نبودند و عقود اسلامی را ثابت و لایتغیر می‌دانند، لکن ایشان در این باره محدودیتی قائل نبود و نمونه آن، مبحث عقد بیمه و توضیح و تبیین

احکام و ویژگی‌های آن است که طرح آن خودبه‌خود به معنای پذیرش این تغییر عرفی در احکام اسلامی از نظر ایشان بود.

بنابراین، بطور خلاصه باید گفت در اندیشه شهید مطهری بخش‌های مرتبط با معاملات بالمعنی الاخص، از بخش‌هایی است که مستقیماً عرف در آنها دخالت دارد و طبیعتاً برای تدوین یک قانون کارآمد مبتنی بر فقه اسلامی، ناچار به پذیرش این تغییرات در مجموعه این احکام می‌باشیم و مقتضیات زمان در این باره تأثیر بسزایی در تغییر احکام دارد.

نتیجه‌گیری

یکی از مهمترین چالش‌هایی که حکومت اسلامی با آن روبروست، هماهنگ‌نمودن احکام و قوانین اسلامی با نیازهای ثابت و متغیر و به تعبیر شهید مطهری مقتضیات زمان است. برای رفع موانعی که در این خصوص وجود دارد، برخی دامن آموزه‌های اسلامی را به کلی از احکام اجتماعی و سیاسی و حقوقی برچیده‌اند و دین را تنها متکفل تنظیم رابطه معنوی انسان با خداوند دانسته‌اند و بدین ترتیب، معتقد شدند که امور این دنیایی را به هیچ وجه نباید از دین سراغ گرفت. برخی دیگر نیز تمامی عرصه‌های زندگی بشر را تحت شمول احکام دینی قرار داده‌اند و هیچ تغییر و تبدیلی را در احکام شریعت بر نمی‌تابند. گروهی نیز مانند شهید مطهری از سویی، اعتقاد به جامع‌بودن دین مبین اسلام دارند و از سویی دیگر، این مکانیزم را در درون دین اسلام دیده‌اند که می‌تواند همراه با زمان، تغییرات درست و منطقی داشته باشد. توصیه شهید مطهری به اسلام‌شناسان در این خصوص، آن است که ابتدا ثابت و متغیر را در احکام اسلامی خوب بشناسند و سپس رابطه بین آنها را خوب درک کنند تا به این ترتیب، بتوان با حفظ مبنایی ثابت، تغییرات را شناخت. در پی جویی این موضوع، از میان آثار شهید مطهری می‌توان به معیارهایی؛ مانند تفاوت نهادن میان احکام عبادی و غیر عبادی، توجه به منفعت جمعی در جامعه اسلامی، آبروی مسلمانان و جامعه اسلامی، مصلحت‌اندیشی و درنظرداشتن پیشرفت و ترقی در جامعه اسلامی دست یافت.

به نظر می‌رسد بازگشت به اندیشه شهید مطهری در پذیرفتن لزوم این تغییرات و پی‌جستن مسیری منطقی برای نیل به مکانیزمی منطبق با شرع مقدس، برای تعامل با مقتضیات زمان، درمانگر بسیاری از مشکلات امروزی حکومت اسلامی در ایران باشد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. سروش، عبدالکریم، بسط تجربه نبوی، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸.
۴. صابری، حسین، فقه و مصالح عرفی، قم: بوستان کتاب، چ ۲، ۱۳۸۸.
۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ ۳، ۱۳۹۴ق.
۶. علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عرف، تهران: پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۴، ۱۳۸۸.
۷. فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، تهران: دانشگاه تهران، چ ۵، ۱۳۷۱.
۸. -----، اجتهاد و عرف، تهران: دانشگاه تهران، چ ۶، ۱۳۸۸.
۹. لاهوری، اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: قلم، ۱۳۶۶.
۱۰. مجتهد شبستری، محمد، نقدی بر قرائت رسمی از دین، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
۱۱. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، تهران: صدرا، چ ۷، ۱۳۷۳.
۱۲. -----، مسأله ربا، تهران: صدرا، چ ۷، ۱۳۷۲.
۱۳. -----، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا، چ ۷، ۱۳۶۲.
۱۴. -----، حماسه حسینی، ج ۱، تهران: صدرا، چ ۱۴، ۱۳۶۸.
۱۵. -----، مسأله حجاب، تهران: صدرا، (چاپ مکرر)، بهار، ۱۳۶۸.
۱۶. -----، علل گرایش به مادیگری، تهران: صدرا، چ ۱۸، ۱۳۷۲.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه حقوقی اسلام، تهران: مصباح، ۱۳۸۳.
۱۸. میرموسوی، سیدعلی، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، تهران: پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.